

مجالس سبعه مولانا مولوی رومی

— ۶ —

چنان بودیمی که کان الطیر علی رؤسنا چنانک مرغی لطیف بیاید بر سر کسی بنشیند و آنکس نیارد دست جنبانیدن و سر جنبانیدن و سخن گفتن از بیم آنکه نباید که آن مرغ پرد و خاصه که آن مرغ عنقای مقصودها بود از کوه قاف عنایت پریده باشد که مستمع خاموش کند یک سر موئی بروی نجنبند تا از سایه او بر خوردار گردد و مشکلات از بی گفت و گو حل شود آن شکار نیست که آنسو می دوانی آن خیالست و این ساعت هر چند با تو حجت گویند که آن خیالست قبول نکنی از از گوینده و گوئی خود خیال تر است که از این محرومی همچنانک اول چو کودک بودی با کودکانه میدویدی سوی بازیها که نباید که کودکان بازی کنند و تو از آن بمانی و هر چند ترا گفتندی که آن خیالیست باطلست حاصلی ندارد نه شکم سیر کند نه ترا پوشاند هر گز قبول نکردی بلك آن گوینده را دشمن داشتی و ازو بگریختی تا چون بزرگ شدی و عقل اندرونی دانستی و اندک اندک فهم کردی که آن باطل بود و خیال بود که ما می دیدیم و آن نصیحت کنندگان راست می گفتند تا بدانی که کسی را که در اندرون اندکی روشنایی نبود پند بیرونش سود ندارد و هر کرا در اندرون اندکی روشنایی بود روشنایی کلام عارفان از گوش او در آید تا آن روشنی اندر وی پیوندد چنانک چون در چشم روشنایی نبود البته نور آفتاب سود ندارد اما چون در چشم روشنایی بود روشنایی آفتاب بر روشنایی چشم پیوندد که جنس اوست نور سوخته نوردود

جز که بر اصل نور نشیند

نور اگر صد هزار می بیند

مناجات

ملکا و پادشاهها دیده همه را بدین راه راست روشن دار سینه همه را باندیشه عاقبت کار آراسته چو گلشن دار دل همه را بهر مودت احسان قدیم خویش و عطایای باقی خویش الف بخش قوت مخیله هر يك را بصورت روحانی منزله از خال و زلف بخش قلعه ایمان هر یکی را از دشمنان ظاهر کفر و معصیت معصوم دار و از دشمنان ریا و شرک و شک و نفاق و حسد محفوظ دار و بغض و کینه در شاه راه و سینه اهل ایمان حایز مفرما مصون و محروس دار با سبانیان این قلعه دین را از خواب غفلت و سهو و عظمت نکند دار قلعه دزدان نقاب بسته که «ان کثیراً من الاحبار و الرببان لیاکلون اموال الناس بالباطل ویصدون عن سبیل الله» برین قلعه ظفر نیابند تشنگان شهوات را که شیطان ایشانرا بزهراب می فریباند تا از غایت تشنگی بخنکی این شربت مغرور شوند و از زهر او غافل شوند این تشنگان را از حوض رسول صادق صلی الله علیه و از آب کوثر و حلاوت شریعت او خنک جگر گردان تا بزهراب شیطانی مغرور نشوند عابدان ملت را که شب و روز قصد خدمت و عبادت حضرت تو دارند از آفت خود پرستی و از فتنه اصنام نفس نگاه دار تا همه چو عبادت جهودان و ترسایان بر ضلالت و بطلان نباشند مبشران نصرت خویش را بهرست تالشگر صایمان و قایمان و مجاهدان بشارت نصرت قدم ثابت قدم دارند از لشکر سیاه پوش (واجلب علیهم بخیلک و رجلك) که لشکر شیطانست که هر روز سیصد بار حمله آرند تالشگر طالبان حـق را منہزم کنند طالبان حـق را ثابت قدم دار و بشارت و فرشتگان مقرب که پیغام می آورند از حضرت که (انی معکم فقیبوا الذین آمنوا) ترسی که در دل طالبانست که آن ترس هزیمت انگیزد در دل شیاطین موسوس نه و قوتی که در دل شیاطین است در دل ضعفاء دین نه تا ایشان را بقوت و تأیید تو داود وار منہزم گردانند باندک جنگی یابیک دو سنگی که (فہزموہم باذن الله) و جالوت نفس اماره را بدست داود عقل اسیر و شکسته و مستاصل گردان که (و قتل داود جالوت و آناه الله الملك) ملک این جهان بدست تست و ملک آن جهان بحکم تست ای مالک هر دو ملک ممالک ضعیف خود را با کوفته دشمنان دین مگردان که (السؤال و انقل نعم النوال وان جل) ما سؤال ضعیفانہ

عاجزانه بحضرت تو عرضه کردیم تو نوال بی زوال باقی متلاقی بی پایان بی کران رحمت خویش ارزانی دار یا اله العالمین و یا خیر الناصرین .

(معنی بسم الله) - بسم الله اتفاق مفسران است که اینجامضمی هست زیرا که عرب بحرف بابتدا نکتند اما اختلاف است میان مفسران که آن مضمی چیست بعضی گویند که مضمی حقیقت امر است از حق تعالی که ای بنده من چون پناه میگیری از شیطان بنام من آغاز کن این خیر را تا از شر او پناه یابی و بعضی مفسران گویند که آن مضمی اخبارست از بنده که ای خدا فریاد میکنم از شیطان و پناه میگیرم بتو و پناه گرفتن بتو غیر از این نمی دانم که آغاز کار خود بنام تو کنم و در نام تو گریزم و عمل خود را و کار خود را در تو گریزانم که هر کاری که آغاز آن بنام مبارک تو نبود آن کار ناقص و ابرتر بماند و ثمره او حاصل نشود قل النبي صلی الله علیه (کل امر ذی بال لم یبدأ بسم الله فهو ابرتر) می فرماید مصطفی علیه السلام که هر کاری که درو خطری باشد و عزتی باشد و فائده باشد چون بنام خدا پناه نگیرد در آغاز آن هر کار که باشد هرگز چندانك جهد کند آن کار تمام نشود و عقبه سر پشیمانی و خسارت بیرون کند و اگر با درت نمی آید در نگر فرعون و شداد و نمرود که با چندان هزار عدت و لشکر و یاور بکوشیدند و خزینهای عالم خرج کردند تا ایشان را از آن ملك بر خورداری باشد و نام نیکو بماند تا سالهای دراز ایشانرا بنیکی و بزرگی یاد کنند و دوست دارند چون بنام خدا پناه نگرفتند در آن کار خویش آنهمه کارهاشان بازگونه شد و همه امید هاشان نگو سان شد دوستی خواستند دشمن روی عالم شدند نیکنای خواستند بدنام عالم شدند در دلها حرمت و عظمت خواستند از مگس و پشه حقیرتر و ننگین تر شدند و اگر خواهی که این سخن روشنتر شود در حال انبیاء نظر کن که ایشان هر کار که کردند آغاز باین نام کردند و این نام را در میان جان و دل جا کردند دل خود را فدای این نام کردند و در بند قبول خلق نبودند که خلق ایشانرا بدگویند یا نیک گویند در بند آن بودند تا خلق را بخدمت این نام کشند و در پناه این نام کشند و در بند آن نبودند که میان خلق نیکنام باشند و نام ایشان بماند بلك در بند آن بودند تا این نام میان خلق عزیز و معظم باشد و تعظیم

این نام بماند و اگر نام خود را خواستند هم از بهر آن نام خواستند تا خلقان بشنوند که این نام بزرگ نامشانرا چون بزرگ کرد و چون عزیز کرد تا دیده های خلق را بکشایند که راه غلط مکنید و اگر نام خود را میخواهید نام خود را بهلید این نام را بگیرید و اگر حرمت خود میخواهید حرمت این نام را نگاه دارید و نام خود را فراموش کنید و این نام یاد دارید که هر که نام خود جست نام خود را گم کرد و هر که نام خود را درین نام گم گردنیک نامی یافت تا ابد و از انبیا علیهم السلام مصطفی علیه السلام جست تر بود درین خدمت نیکنامی او از دیگران افزون تر شد چون دست درین نام زدند مرغکان ضعیف با بیل دمار از دماغ بیلان مست بر آوردند بر خوان (الم تر کیف فعل ربك باصحاب الغیل) کوری آن کسانی که منکرند حرمت این نام را و چون پناه با این نام گرفتند پشه دمار از دماغ شاه شاهان نمرود را آورد و لشکر زیور او را برهم زد چون حرمت این نام را حرمت کردند و امتحان کردند قرص ماه چهارده بر خود بشکافتند از بهر حرمت این نام و چون این نام را نوح علیه السلام پناه خود ساخت از مشرق تا مغرب موجهای طوفان برخاست و صد هزار لشکر و قبیله را برهم زد که میگویند که عالم هرگز چنین معمور نشد که در عهد نوح بود و هرگز چنان نامدار نشده بودند در عالم که در آن عهد بودند کسی بنام و حرمت خود مینازیدند و مست میشدند و هر چند نوح این نام را بر ایشان عرضه می کرد قبول نمی کردند و درین نام بخواری نظر میانداختند زیرا صورت پرست بودند و این نام موجی است که از دریای معنی بر آمده است چشمهای صورت پرستان راز هر نه باشد که در اینجا نگرند تا خود را بهقتاد آب نشویند که (لا یمسه الا المطهرون) نوح علیه السلام اگر شما این نام را نمی بینید که چه عظیمست و چه بزرگست دیده ها را با اشک بشوئید و زار زار بگریید و بر نایبائی و محرومی خویش نوحه کنید باشد که دریای رحمت بجوش آید و اندکی از عظمت این نام واقف شوید و اگر شما نوحه کنید من تا می توانم بر شما نوحه کنم خدا مرا خود نوح نام برای آن کرد که نوحه گبر شما خواهم بود این ساعت که حقیقتهای شما در غرقاب هلاکتست نوحه میکنم نوحه امیدوارانه چنانکه رنجور را چون مرگ نزدیک آید نوحه میکنند اما هم امید میدارند و چون این غرقاب